

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: سوره بقره
موضوع جزئی: آیه ۳۱ _ بخش دوم: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...»
تاریخ: ۲۵ دی ۱۳۹۸
مصادف با: ۱۹ جمادی الاول ۱۴۴۱
جلسه: ۳۰
شش نکته

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ﴾

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»

در مورد بخش دوم آیه ۳۱ چند نکته باقی مانده که باید بیان شود. معنای کلی این بخش و چهار مطلب درباره عرضه اسما به ملائکه و ذیل آیه یعنی إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ عرض کردیم.

شش نکته درباره بخش دوم

نکته اول

برخی با استناد به امر خداوند به ملائکه که خطاب به آنها فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» گفته اند که تکلیف بما لا يُطَاق جایز است؛ چون اگر کسی عاجز باشد از انجام چیزی و او را امر کنند به آن کاری که عاجز از آن است، قبیح است و لذا بر خداوند هم محال است که این کار را انجام دهد، اما می بینیم که این کار را انجام داده و تکلیف کرده ملائکه را به کاری عاجز از انجام آن بودند. پس انباء برای ملائکه ما لا يُطَاق است. ولی از امر خداوند به آنها مشخص می شود که امر بما لا يُطَاق جایز است؛ چون اگر امر بما لا يُطَاق جایز نبود، خداوند ملائکه را امر به انباء از اسما نمی فرمود. این مطلبی است که فخر رازی در تفسیر کبیر نقل کرده است.^۱

لکن همانطور که خود فخر رازی و دیگران هم به این مطلب پاسخ داده اند، این در صورتی می تواند دلالت بر مدعای اینها کند که امر حقیقی باشد، یعنی به داعی ایجاب و تکلیف باشد. اگر امر حقیقی بود و به منظور نهادن تکلیفی بر عهده ملائکه بود، می توانستیم بگوییم که امر بما لا يُطَاق جایز است در حالی که این امر برای تعجیز است و امر به منظور اینکه عجز ملائکه را برساند، از مصادیق تکلیف ما لا يُطَاق محسوب نمی شود. لذا این مطلب دلیل بر جواز تکلیف به ما لا يُطَاق نیست.

نکته دوم

خداوند متعال در امر خودش به ملائکه فرمود: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ» و فرمود انبئونی بهؤلاء یا عن هؤلاء. در تعلیم به آدم که بخش اول آیه بود، فرمود: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» در آنجا اسما را به آدم تعلیم کرد. عرض شد که اسما اشاره به حقایق و غیب آسمان و زمین دارد اما اینجا میفرماید: «أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ». اگر قرار بود بر وزان بخش اول باشد باید میفرمود: انبئونی بالاسماء یا بهذه الاسماء، اما میفرماید: باسماء هؤلاء. كَأَنَّ حَقَائِقَ شَيْءٍ دِيكَرٍ اسْتَوْدَ

۱. تفسیر کبیر، ج ۱، ص ۱۷۷.

از ملائکه انبیا و گزارش دادن از اسماء را خواسته. تفاوت بین این دو بخش را قبلا هم عرض کردیم؛ آنجا بحث از تعلیم بود ولی در اینجا سخن از انبیا است. در بخش اول تعلیم اسماء بود ولی اینجا تقاضا و دستور به انبیا از اسماء هولاء است.

برخی از مفسرین فرموده اند که منظور از اسماء در اینجا الفاظ است^۱ نه همان حقایق. یعنی خداوند متعال از ملائکه می خواهد که شما یک گزارشی از الفاظ این حقایق بدهید و این یعنی سطح انتظار و درخواست خداوند به پایین ترین مرتبه ممکن از ملائکه بوده است. کأن این برای این است که به آنها بفهماند شما حتی از درک سطحی و الفاظ این حقایق عاجز هستید چه برسد به درک عمق این حقایق. پس برخی اینچنین گفته اند که منظور از اسماء هولاء یعنی الفاظ هولاء. یعنی همین اسامی که دارند و ما هم در بخش اول گفتیم اسماء به معنای الفاظ نیست. اما اینجا برخی چنین گفته اند. در حالی که به نظر می رسد اسماء در اینجا نمی تواند به معنای الفاظ باشد. قبلا هم بیان شد عالم مجردات، عالم الفاظ نیست و اگر در آنجا الفاظ معنا نداشته باشد دیگر معنا ندارد که خداوند به ملائکه دستور دهد که الفاظ اینها را به ما گزارش دهید! لذا تفسیر اسماء هولاء به الفاظ هولاء به نظر می رسد که صحیح نباشد.

به گمان ما اسماء هولاء یعنی علامت ها و نشانه ها آنها. همانطور که قبلا بیان شد، اگر عنوان اسماء به این حقایق اطلاق شده، برای این است که اینها نشانه های خدا هستند. در اینجا معنای اسماء هولاء هم یعنی نشانه ها و علامت های اسماء و کأن خداوند متعال امر کرده به ملائکه که شما نمی خواهید از این حقایق به من گزارش دهید، حداقل به بعضی از آثار، علامت ها و نشانه های اینها که در حقیقت پوسته ظاهری این حقایق هستند را گزارش کنید که آنها حتی نسبت به این امر هم عاجز بودند. پس خداوند برای اینکه نهایت عجز ملائکه را ثابت کند، از آنها درخواست کرده که علامت ها، نشانه و آثار این حقایق را به من گزارش دهید ولی ملائکه نتوانستند.

نکته سوم

نکته سوم درباره کلمه «هولاء» است. هولاء از اسماء اشاره است و اشاره به حاضرین دارد. وقتی می گویند هولاء، یعنی اشاره می کنند به گروهی که حاضر اند. آنگاه سوال این است که آیا حقایقی که خداوند متعال به ملائکه دستور داد اسماء آنها را انبیا و گزارش کنند، آیا آن حقایق حاضر بودند که در اینجا اسم اشاره هولاء بکار رفته؟ آن حقایق که بخشی از آن انوار معصومین و نبی مکرم اسلام (ص) بود و یک بخشی هم سایر حقایق غیبی این عالم بود، آنوقت چطور خداوند چنین فرموده؟ مگر همگی در آنجا حاضر بودند؟

اگر بخواهیم هم حضور اینها را توجیه کنیم و هم این نسبت به همه آن حقایقی که در مرتبه ما فوق ملائکه در عالم هستی حضور داشتند شامل باشد، باید بگوییم که منظور از هولاء یعنی ربّ الانواع. آنجا آنچه که به ملائکه عرضه شد و از آنها خواسته شد که گزارش دهند، ارباب الانواع بودند نه همه حقایقی که در این عالم در طول یکدیگر وجود دارد.

۱. مواهب الرحمن، ج ۱، ص ۲۱۸.

اربابُ الانواع تعدادی محدود هستند که در یک هستی هرم گونه قرار دارند. یعنی صادر اول از حق تعالی که حقیقت انسان کامل و نبی مکرم اسلام است یعنی آن نور اصلی (عقل اول) و سپس عقول عشره ای که بعد از ایشان هستند در یک هرمی که هم نوع الانواع یا عقل اول و هم اربابُ الانواع بعد از آن قرار دارند، اینها عرضه شدند و حاضر بودند. مثل خورشید هایی که وسائط فیض هستی در این عالم بودند. آنها به این نحو حاضر بودند و طبیعتاً حضور آنها در مرتبه ای که ملائکه بودند، به نحوی بود که برای آنها قابل فهم بود. چون این وجودات در عوالم طولی هستی حضور دارند؛ در ملکوت اعلی که غیر از عقل اول و صادر اول هیچ موجودی نیست حضور دارند تا عالم ناسوت. و حضورشان در این عوالم به اشکال مختلف است. در عالمی که ملائکه هم حضور داشتند، طبیعتاً حضور اینها متناسب با عالمی بود که ملائکه در آن حاضر بودند.

نکته چهارم

آیا عرضه این اسماء به همه ملائکه بوده یا به برخی از آنها؟ چون در ادامه در آیه ۳۲ می آید که «قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا». یا در آیه قبل فرمود: «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الْمَاءَ». قبلاً بیان کردیم که به طور کلی در این چند آیه (از آیه ۳۰ تا ۳۹) بحث است که آیا این گفتگوها بین همه ملائکه بوده یا برخی از ملائکه که حاملان عرش اند و تعدادشان محدود است؛ هر چه در گذشته گفتیم، اینجا هم همان است، یعنی مخاطبین خداوند تبارک و تعالی در همه این آیات علی القاعده تمام ملائکه نبوده اند و اگر هم بوده اند هیچ مشکلی پیش نمی آید.

نکته پنجم

این نکته را هم قبلاً بیان کردیم که چرا ضمیر در بخش دوم به صورت مذکر آمده در حالی که مرجعش اسماء است. در بخش اول فرمود: «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» و ضمیر مؤنث آورد چون مرجعش اسماء بود. در این بخش میفرماید: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ ... بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ»، این ضمیر و اسم اشاره ای که (هولاء) که در بخش دوم آورده مذکر است در حالی که به حسب قاعده باید مؤنث باشند.

در اینجا مفسرین وجوه و احتمالاتی را ذکر کرده اند:

وجه اول: منظور اصلی از عَرَضَهُمْ که همه اسماء را در بر می گیرد، ذوی العقول از اسماء است. چون اسماء حقایق غیب عالم است و هم ذوی العقول را در بر می گیرد و هم غیر ذوی العقول را، ولی اینجا به اعتبار ذوی العقول، مذکر آورده شده است.

وجه دوم: اینکه از باب تغلیب ذوی العقول بر غیر ذوی العقول چنین فرموده.

وجه سوم: به جهت افضلیت آن اسمائی که ذوی العقول بودند بر غیر ذوی العقول مذکر آورده است.

پس در واقع می‌توانیم بگوییم که مرجع ضمیر همه اسماء نیست بلکه منظور ذوی العقول است. منتهی اینکه ذوی العقول را آورده یا از باب اینکه مقصود اصلی اند و بقیه در طول این‌ها هستند و یا از باب افضلیت این‌ها و یا از باب تغلیب است.

نکته ششم

آیه ۳۱ مقدمه است برای آیه ۳۳ که در آن امر به سجود بر آدم شده است. اینجا دو ادعای ملائکه مردود شد. ادعای صلاحیت خودشان برای خلافت و ادعای صلاحیت نداشتن انسان برای خلافت. خداوند هر دو ادعا را رد کرد آن‌ها ادعا کردند «نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ تُقَدِّسُ لَكَ» و نیز ادعا کردند «يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ»، خداوند در واقع به آن‌ها اعلام می‌کند که می‌خواهید ادعای صلاحیت خلافت کنید، دارید در هر دو مورد اشتباه می‌کنید و برای اثبات عجز ایشان فرمود: «انْبِئُونِي بِاسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ».

وقتی عجز این‌ها اثبات شد، زمینه مهیا شد برای اینکه خداوند بگوید حال که تسبیح و تقدیس شما مقدارش معلوم است و علم شما حدودش معلوم است، تسبیح و تقدیس شما به حدی نیست که بتواند نسبت به آن نعمت اصلی خدا را سپاس گذاری کند، باید در مقابل این آدم سجده کنید.

به هر حال این شش نکته ای بود که برای تکمیل مباحث گذشته لازم بود که اشاره شود. انشاءالله در جلسه بعد آیه ۳۲ بیان می‌شود.

«والحمد لله رب العالمين»